

بررسی دیدگاه کارل بارت در باب الاهیات نوارتدوکسی

محبوبه وحدتی پور* دکتر سید علی حقی**

چکیده

کارل بارت در دوره‌ی میانی حیات الاهیاتی خود، تحت تأثیر دیدگاه‌های کیرگگارد، به تقابل میان خداوند و انسان اعتقاد داشت و این تقابل را بر اساس مواجهه‌ی وجودی میان خداوند و انسان سرگشته و حیران در بحران ایمان تفسیر می‌کرد، لیکن در نگارش دوباره‌ی کتاب *اصول عقاید کلیسا* تغییر عقیده داد و با الهام از کتاب مقدس، دیگر نه از تقابل میان خداوند و انسان، بلکه از وحدت میان خداوند و انسان سخن گفت، چراکه بنابر آموزه‌ی تجسد خداوند در عیسی مسیح، نه تنها هیچ تقابلی میان خدا و انسان وجود ندارد، بلکه نوعی یگانگی میان آن‌ها برقرار است.

واژه‌های کلیدی: ۱- الاهیات نوارتدوکسی، ۲- الاهیات دیالکتیکی، ۳- الاهیات بحران،

۴- کارل بارت.

۱. مقدمه

نهضت اصلاح دینی در قرن شانزدهم میلادی، اعتراضی شدید و فراگیر به تفاسیر کلیسای کاتولیک رم از آموزه‌های مسیحی و رفتار کلیسا بود. مسایلی از قبیل فساد مالی کلیسا از طریق فروش آمرزش‌نامه، خرید و فروش مناصب دینی، تصرف کشیشان در اموال کلیسا و همچنین فساد اخلاقی حاکم بر کلیسا و مسایلی از این دست باعث نارضایتی عموم مردم از کلیسا شد و منزلت و قداست روحانیت به پایین‌ترین حد خود تنزل یافت و زمینه را برای اصلاح‌گران دینی هموار کرد. «بسیاری از مردم چون پستی و فرومایگی زندگی راهبان و زاهدان و راهبه‌ها و کشیشان دنیادوست را می‌بینند، یکه می‌خورند و چه‌بسا

*کارشناس ارشد فلسفه اسلامی دانشگاه فردوسی مشهد e-mail: ma_vahdatipoor@yahoo.com

e-mail: Haghi110@yahoo.com

**استادیار دانشگاه فردوسی مشهد

تاریخ پذیرش: ۹۰/۱۲/۱۷

تاریخ دریافت: ۹۰/۴/۲

ایمانشان را از دست می‌دهند» (۴، ج: ۶، ص: ۱۹). رهبران نهضت اصلاح دینی عقاید کلیسای کاتولیک را انحراف از تعالیم عیسی مسیح و اعتقادات مسیحی در دوران آباء کلیسا می‌دانستند و با شعار بازگشت به آن دوران در صدد تجدید حیات مسیحیت نخستین بودند (۱۰، ص: ۸۲). اگرچه تأثیر اندیشه‌های رنسانس در قرن چهاردهم بر رهبران نهضت را نمی‌توان نادیده گرفت (همان، ص: ۸۳)، اختلاف میان رهبران نهضت و کلیسای کاتولیک رم صبغای درون‌دینی داشت و بحث اصلی آن‌ها بر سر مسیحیت راستین بود. آنان با طرح مرجعیت کتاب مقدس و نفی واسطه‌گری کلیسا، نقش کلیسا را کم‌رنگ کرده، کتاب مقدس را تکیه‌گاه ایمان مسیحی معرفی کردند. به طور مثال، کالون معتقد بود از آن‌جا که کتاب مقدس سخن خداست و خداوند خود را در آن بر ما مکشوف کرده است، باید آن را نه تنها در دین‌داری، بلکه در تاریخ و سیاست و همه‌ی شؤون زندگی، ملاک و مرجع نهایی تشخیص و قضاوت قرار دهیم (۴، ج: ۶، ص: ۵۴۶).

به عقیده‌ی برخی از الاهی‌دانان مسیحی، الاهیات پروتستان در قرن نوزدهم، تحت تأثیر جریان روشنگری قرن هجدهم، از دیدگاه‌های الاهیاتی رهبران نهضت اصلاح دینی در قرن شانزدهم فاصله‌ی بسیار گرفت، همان‌طور که الاهیات کلیسای کاتولیک از عقاید دوران آباء کلیسا دور شده بود. ولی این‌بار مناقشه‌ای درون‌دینی در بین نبود، بلکه برخی از الاهی‌دانان پروتستان تحت تأثیر اندیشه‌های عصر روشنگری، مسیحیت را از حقیقت خویش تهی کرده بودند و باید دوباره روح الاهیات قرن شانزدهم و در حقیقت، الاهیات دوره‌ی آباء کلیسا در کالبد آن دمیده می‌شد.

کارل بارت^۱ مهم‌ترین الاهی‌دانی بود که در قرن بیستم چنین دیدگاهی داشت. در واقع، بارت سه دوره‌ی الاهیاتی را در طی تقریباً یک قرن حیات خویش از سر گذرانده است. او در دوره‌ی نخست زندگی خود، دل در گرو الاهیات لیبرال و دیدگاه‌های آن داشت، ولی پس از مدتی، به یکی از منتقدین یا بزرگ‌ترین منتقد الاهیات لیبرال بدل گشت و در همین دوره بود که با نگارش تفسیری بر رساله به رومیان (ویرایش دوم ۱۹۲۱ و ۱۹۱۹) در میان مسیحیان درخشید و الاهیات جدیدی را بنیان نهاد و سرانجام در سال‌های پایانی زندگی خود، با انجام جرح و تعدیل‌هایی در مواضع خویش، دیدگاه‌های الاهیاتی‌اش را تکمیل کرد. دیدگاه‌های بارت در این دوره از حیات الاهیاتی‌اش، در مجموعه‌ی سیزده جلدی اصول عقاید کلیسا تبلور یافت. بارت پس از گذشت تقریباً یک قرن زندگی پرفراز و نشیب، در سال ۱۹۶۸ در زادگاه خویش درگذشت.

۱.۱. دوره‌ی نخست: کارل بارت، الاهی‌دانی لیبرال

کارل بارت در سال ۱۸۸۶ میلادی در بازل سوئیس، در خانواده‌ای مذهبی و متوسط به

دنیا آمد. پدرش فریتز بارت^۲ استاد تاریخ کلیسا و عهد جدید در دانشگاه برن و کشیش یک کلیسای اصلاح شده‌ی لوتری بود (۲۴، ص: ۶۸) و شاید به همین جهت، به مدت ده سال شبانی کلیسای سافنویل^۳ واقع در یکی از قرای سوییس را به عهده داشت. او به‌رغم میل پدرش، بر سر درس اساتید برجسته‌ی الاهیات لیبرال مانند آدلف هارناک^۴، ویلیام هرمان^۵ و مارتین راده^۶ حاضر شد و تا مدتی شیفته‌ی دیدگاه‌های اساتید لیبرال خویش بود (۶، ص: ۳۶۶؛ ۱۳، ص: ۴۹۶). این شیفتگی را می‌توان در توصیف او از شلایر ماخر^۷ (۱۷۶۸ - ۱۸۳۴)، که به نظر بسیاری، بنیان‌گذار الاهیات لیبرال است، دید: «شلایر ماخر نه یک مکتب، بلکه یک دوره را بنیان نهاد» (۲۲، ص: ۱۵۷).

تأثیر اندیشه‌های عصر روشنگری قرن هجدهم اروپا بر الاهیات مسیحی چنان بود که برخی از مورخین الاهیات مسیحی قرن نوزدهم را برحسب نوع واکنش آن‌ها به آن اندیشه‌ها رده‌بندی کرده‌اند. عقل‌گرایی عصر روشنگری موجی از تردید و تشکیک را در باورهای مسیحی پدید آورد، زیرا باورهای مسیحی در تعارض جدی با دست‌آوردهای بشری قرار گرفته بودند و الاهی‌دانان مسیحی باید یا تعارض میان آن‌ها را برطرف می‌کردند یا دست به گزینشی سرنوشت‌ساز می‌زدند و یکی از این دو را انتخاب می‌کردند؛ باورهای مسیحی یا یافته‌های عقل بشری. علاوه بر انتقادات هیوم (۱۷۲۴ - ۱۸۰۴) بر دلالت معجزات و تأملات جدی کانت (۱۷۲۴ - ۱۸۰۴) بر توان ادله‌ی اثبات وجود خدا در حوزه‌ی عقل نظری، جریان نقد تاریخی نیز کتاب مقدس را در معرض پرسش‌های اساسی و سرنوشت‌سازی چون تردید در انتساب اسفار پنج‌گانه‌ی تورات یا رساله‌های عهد جدید به نویسندگان آن‌ها، تأثیر دیدگاه‌های نویسندگان واقعی کتاب مقدس در گزارش‌های آن‌ها و ناهم‌نوایی اناجیل چهارگانه و تعارضات جدی میان گزاره‌های کتاب مقدس قرار داد. هم‌دلی الاهی‌دانان لیبرال با اندیشه‌های عصر روشنگری باعث شد ایشان به تردیدهایی که بر الاهیات مسیحی سایه افکنده بود تن دهند (۸، ص: ۳۷۸). ولی آن‌ها به‌رغم چنین روی‌کردی، بر این عقیده بودند که همچنان می‌توانند از مسیحیت دفاع کنند، اما بی‌تردید، دفاع آن‌ها از مسیحیت، هیچ ربط و نسبتی با دفاع اسلافشان از مسیحیت نداشت و به‌رغم اختلافات گسترده‌ای که میان دیدگاه‌های آن‌ها وجود داشت، دفاع آن‌ها از آموزه‌های مسیحی عمدتاً بر دو اصل بنیادی زیر استوار بود:

الف. سازگار ساختن باورهای مسیحی با دست‌آوردهای بشری

الاهی‌دانان لیبرال در مقام دفاع از مسیحیت، بر این باور بودند که حفظ مسیحیت در قرن نوزدهم در سازگاری آموزه‌های مسیحی با معارف بشری است. این روی‌کرد تأثیری اساسی در تفسیر آموزه‌های مسیحی و حتی قبول و رد آن‌ها داشت و الاهیات لیبرال را به

کلی از الاهیات‌های پیش از خود متفاوت می‌ساخت. آن‌ها یا آموزه‌های مسیحی را بر اساس اندیشه و مفاهیم روز تفسیر می‌کردند یا از اندیشه‌های بشری، تفسیری دینی ارائه می‌کردند. تفسیر آلبرخت ریچل^۸ (۱۸۲۲ - ۱۸۸۹)، یکی از الاهی‌دانان برجسته‌ی لیبرال، از الوهیت عیسی به تجسم عیسی در عالی‌ترین سطح رفتار اخلاقی (۱۴، ص: ۴۳)، یا تفسیر برخی از الاهی‌دانان لیبرال از ملکوت خدا به تحقق جامعه‌ای آرمانی، که انسان‌ها به مدد خداوند در این جهان بنا می‌کنند (همان، ص: ۷۳)، یا تفسیر نظریه‌ی تکامل به مجری تحقق تدابیر الاهی (همان، ص: ۹۷)، نمونه‌هایی از تفسیرهای الاهی‌دانان لیبرال است، درحالی‌که الاهیات راست‌دینی مسیحی^۹ الوهیت عیسی را به خدا بودن او و ملکوت خدا را به رجعت عیسی مسیح قبل از آغاز سلطنت هزارساله‌ی او (همان، ص: ۵۳) تفسیر می‌کرد و نظریه‌ی تکامل هم مخالف آموزه‌های مسیحی شمرده می‌شد. افزون بر این، هم‌نوایی الاهی‌دانان مسیحی با دست‌آوردهای بشری باعث تغییر دیدگاه آن‌ها درباره‌ی شخصیت عیسی مسیح و اعتبار کتاب مقدس شد. نقد تاریخی کتاب مقدس تصویر الاهیاتی از عیسی را هم زیر سؤال برد و الاهی‌دانان لیبرال را واداشت تا با استفاده از سازکارهای نقد تاریخی، در صدد دست یافتن به شخصیت تاریخی عیسی بیفتند و الاهیات خویش را بر آن بنا کنند. نقد تاریخی کتاب مقدس تنها تصویر اناجیل از عیسی را خدشه‌دار نساخت، بلکه اعتبار کتاب مقدس را، که قبلاً تحقیقات علمی برخی از قسمت‌های آن را مانند زمین مرکزی، خلقت شش‌روزه‌ی عالم و... به چالش کشیده بود، زیر سؤال برد، زیرا همان‌طور که به گفته‌ی شوایتزر^{۱۰} تصویر اناجیل از عیسی بازتاب خواسته‌ها و آرزوهای نویسندگان آن‌ها درباره‌ی عیسی است (همان، ص: ۳۹). این مسأله مطرح شد که قسمت‌های دیگر کتاب مقدس هم انعکاسی از فرهنگ و معارف زمان نویسندگان اناجیل باشد و نه بیاناتی لزوماً درست و عاری از خطا.

الاهی‌دانان لیبرال به‌رغم پذیرش تأملات نقد تاریخی کتاب مقدس، بر این باور بودند که هم از کتاب مقدس به‌مثابه‌ی گنجینه‌ای از بصیرت‌ها و معارف می‌توان بهره برد (۱، ص: ۱۳۱) و هم از عیسای تاریخی می‌توان الهام گرفت. اگرچه الاهی‌دانان لیبرال با این نوع نگاه، خویش را از بسیاری اشکالات و اعتراضات الاهیاتی، تاریخی و علمی بر مسیحیت دور ساخته بودند (۱۴، ص: ۶۸)، چنین دیدگاهی آن‌ها را از اعتقاد رایج مسیحیان درباره‌ی کتاب مقدس و مقام الوهی عیسی و مصونیت آن‌ها از هر نوع خطا بسیار دور ساخته بود.

ب. تکیه بر تجربه‌ی دینی انسان

با تضعیف تأملات فلسفی در دفاع از باورهای مسیحی در قرن هجدهم، الاهی‌دانان لیبرال در جست‌وجوی یافتن راهی دیگر در دفاع و توجیه باورهای مسیحی برآمدند و تحت

تأثیر جریان رمانتیسم آلمان، به تجربه‌ی دینی و باطنی انسان‌ها توسل جستند. الاهی‌دانانی مانند شلایر ماکر یا ریچل نه‌تنها از تجربه‌ی دینی برای دفاع از باورهای مسیحی بهره گرفتند، بلکه اساساً دین را چیزی جز تجربه‌ی دینی نمی‌دانستند که در باورها و اعتقادات مسیحی نمود پیدا کرده است. به عبارت دیگر، دین شرح و توصیفی از مواجهه‌ی آبی کلیسا و قدیسان مسیحی با خداوند است. الاهی‌دانان لیبرال از این منظر به متون مقدس و اعتقادنامه‌ها می‌نگریستند و بر این عقیده بودند که تجربه‌ی دینی حقیقتی است که در حیات دینی انسان‌ها رخ می‌دهد و مبنای دین‌ورزی آن‌هاست، زیرا آن‌ها بر خلاف اعتقاد مسیحیان به سرشت گناه‌آلود آدمی، نگاه خوش‌بینانه‌ای به انسان داشتند (۱۴، صص: ۶۶ - ۶۷). آن‌ها شناخت خداوند و ارتباط همه‌ی انسان‌ها با او را بدون نیاز به مداخله‌ی خاص خداوند ممکن می‌دانستند، لذا تفسیر بسیاری از الاهی‌دانان مسیحی از تجسد خداوند در عیسی و مصلوب شدن او را قبول نداشتند (همان، ص: ۴۰). در نتیجه، این نوع تلقی از دین تصویری کاملاً انسانی از خدا را به دنبال داشت؛ خدای زنده‌ای که بدون واسطه، در تجربه‌ی آدمیان حضور دارد، خدایی که متعالی است، ولی از طریق قوانین طبیعی و نه معجزات عمل می‌کند و به مدد انسان‌ها می‌آید (همان، ص: ۱۱۰).

چنین دفاعی از مسیحیت نه‌تنها دفاعی درخور از مسیحیت در برابر شکاکیت عصر روشنگری به حساب می‌آمد، بلکه مسیحیت را در ساحتی قرار می‌داد که دیگر دست نقد و انتقاد علوم بشری به دامن آن نمی‌رسید (همان، ص: ۴۱) و مسیحیان بی‌هیچ دغدغه‌ای می‌توانستند دست‌آوردهای بشری را بپذیرند. دیگر از کتاب مقدس انتظار گزارشاتی درست و دقیق از وقایع تاریخی و مسایل علمی نمی‌رفت تا الاهی‌دانان مجبور به دفاع از آن‌ها باشند، بلکه کتاب مقدس صرفاً شاهدی بر حضور خدا در احوال و تجربه‌های بسیاری از اقوام و انسان‌ها شمرده می‌شد، که هم‌چنان می‌تواند راهنما و مشوق آدمیان باشد (۱، ص: ۱۳۱).

الاهیات لیبرال علی‌رغم این‌که در ابتدا خوش درخشید، ولی به تدریج با مشکلاتی مواجه شد که هریک سهمی در تضعیف آن داشتند. الاهی‌دانان لیبرال در اوج تفوق دیدگاه‌های الاهیاتی خویش، دچار اختلاف شدند و حداقل به سه شاخه‌ی انسان‌گرایان، فیلسوفان تجربی دین و لیبرال‌های انجیلی تقسیم شدند (۱۴، صص: ۷۴ - ۷۸) و لذا در دهه‌ی سوم قرن بیستم، الاهیات لیبرال یک‌پارچگی سابق خود را از دست داده بود. از آن زمان به بعد، شاخه‌ی اعتدالی الاهی‌دانان لیبرال (لیبرال‌های انجیلی) با دو رقیب و منتقد جدی مواجه بود، یکی الاهی‌دانان راست‌دین مسیحی و دیگر شاخه‌ی افراطی الاهیات لیبرال (انسان‌گرایان) و اتفاقاً هر دو گروه انتقادات مشابهی هم به آن‌ها داشتند (۱۴، ص: ۷۹).

در همان دوران، حوادث وحشتناکی مانند جنگ جهانی اول (۱۹۱۴ - ۱۹۱۸) و آثار و نتایج زیان‌بار آن، مانند قحطی، فقر و بی‌عدالتی به وقوع پیوست که با خوش‌بینی انسان قرن بیستم تناسبی نداشت و از آن‌جا که الاهی‌دانان لیبرال با دست‌آوردهای بشری قرن نوزدهم بیش از اندازه هم‌نوایی کرده بودند، با وقوع این حوادث، دیگر دیدگاه‌ها و خوش‌بینی آن‌ها به عالم و آدم شنیداری نداشت. بارت می‌گفت: «احساس می‌کردم دیگر موعظه‌های روز یکشنبه‌ی من برای کارگران به ستوه آمده از مشکلات عدیده، در شهر سافنویل تأثیری نداشت» (۱۴، ص: ۱۰۹).

البته در کنار الاهی‌دانانی مانند بارت، که به کلی از الاهیات لیبرال فاصله گرفتند و الاهیات جدیدی بنا کردند، الاهی‌دانان لیبرال دیگری بودند که دست به بازسازی اندیشه‌های خویش زدند و به نام لیبرال‌های جدید شناخته می‌شدند. آن‌ها از دیدگاه خوش‌بینانه‌ی الاهیات لیبرال به انسان دست شسته بودند و وضعیت مصیبت‌بار انسان جدید را پذیرفته بودند و به همین جهت، به آموزه‌ی گناه نخستین توجه خاصی نشان دادند. همچنین آن‌ها به این نتیجه رسیده بودند که به مسیح نیاز دارند نه عیسای تاریخی، زیرا دیگر بر این عقیده نبودند که خدا را می‌توان در آئینه‌ی تجربه‌ی آدمی یافت، بلکه به این باور رسیدند که خدا باید خویش را از طریق عیسی مسیح آشکار می‌ساخت. با این همه، لیبرال‌های جدید نتوانستند جریان الاهیاتی پایداری را بنا کنند و بسیاری از آن‌ها به الاهیات بارت یا همان راست‌دینی مسیحی پیوستند (همان، صص: ۸۸ - ۹۲).

۲.۱. دوره‌ی دوم: بارت، الاهی‌دانی معترض

حوادث قرن بیستم بارت را به تأمل دوباره در کتاب مقدس واداشت تا راهی بیابد و جان تشنه‌ی مخاطبین خود در کلیسا را سیراب کند. بارت معتقد بود که افول تدریجی پیام مسیحیت نقش مهمی در بروز بحرانی داشت که در جنگ جهانی اول به اوج خود رسید. در پایان همان جنگ، بارت شرح معروف خود بر رساله به رومیان را منتشر ساخت که مانیفست (مرام‌نامه) تحولی اساسی در جهت‌گیری الاهیات پروتستانی محسوب می‌شد. او این سخن کیرکگارد^{۱۱} را نقل کرد که: «اگر آیین مسیحیت (همانند الاهیات لیبرال) توانایی اثرگذاری خود را از دست دهد، دیگر چیزی از مسیحیت باقی نمی‌ماند» (۱۹، ص: ۹۸). الاهیات جدید ناگزیر از بازگشت به پیام کتاب مقدس و آن بخش از الاهیات است که درباره‌ی مرگ، رستاخیز یا روز داوری است. او با نگارش تفسیری بر این رساله، از تحولی عظیم در زندگی الاهیاتی خود خبر داد؛ تحولی که آغاز سرنوشت‌سازترین دوره از حیات الاهیاتی بارت گشت. ویژگی اساسی دیدگاه بارت در این دوره این بود که نباید با افکار و اندیشه‌های خویش جلوی درخشش نور الاهی را گرفت و با کنار نهادن آن‌ها باید اجازه داد

تا خدا خویش را به ما بشناساند (۱۰، ص: ۱۹)؛ خدایی که خود را از طریق عیسی مسیح به ما شناسانده است. آدمی باید متواضعانه این حقیقت را بپذیرد که به مدد قوای خویش نمی‌تواند خداوند را بشناسد و تنها باید به عیسی مسیح و پیام نجات‌بخش او ایمان بیاورد، وگرنه خویش را در برابر خداوند قرار داده است. پیام بارت در وانفسای قرن بیستم، برای مسیحیان شنیدنی و امیدبخش بود و آن‌ها را به رهاشدن از قید و بند افکارشان فرامی‌خواند و بشارت می‌داد که خداوند در جست‌وجوی انسان است و خویش را با فرستادن فرزندش آشکار ساخته است و ما تنها باید به او ایمان بیاوریم تا رستگار شویم. این سخنان هیچ ربط و نسبتی با دیدگاه‌های الهی‌دانان لیبرال قرن نوزدهم نداشت و در واقع، بازگشتی به راست‌دینی قرن شانزدهم به حساب می‌آمد و به همین جهت، بسیاری از مورخین الاهیات مسیحی الاهیات بارت را راست‌دینی جدید و او را رهبر آن می‌نامند (۱۱، ص: ۴۷۸).

با انتشار تفسیر بارت بر رساله به رومیان، او از یک کشیش محلی به الهی‌دانی بزرگ در آلمان و به تدریج در سراسر اروپا و آمریکا بدل شد و بسیاری از مراکز دینی و دانشگاهی او را برای ایراد سخنرانی (شورای جهانی کلیساها، آمستردام (۱۹۴۸) یا تدریس الاهیات مسیحی (دانشگاه‌های گوتینگن ۱۹۲۱، بن ۱۹۳۰ و بازل ۱۹۳۵) دعوت کردند (۲۲، ص: ۱۸۶). او در مقدمه‌ی کتاب *اصول عقاید کلیسا* در این باره می‌گوید: «هنگامی که به گذشته می‌نگرم، خود را مانند شخصی می‌بینم که در حال بالا رفتن از پلکان تاریک برج کلیساست و برای این که سقوط نکند، دست خود را به نرده‌ی پلکان دراز می‌کند، ولی به جای نرده‌ی پلکان، ریسمان ناقوس کلیسا را می‌گیرد و در این هنگام، باید به صدایی گوش بسپارد که ناقوس عظیم کلیسا بالای سر او و اطرافش پدید آورده است» (۸، ص: ۴۱۷).

بارت هنگامی که افکار پخته‌ی خود را در کتاب *ارزشمند اصول عقاید کلیسا* مطرح کرد، لحن ملایم‌تری را برگزید، ولی سمت‌وسوی کلی آموزه‌های او مخالف سمت‌وسوی رایج در قرن قبل بود. در زمانی که الهی‌دانان آن قرن معمولاً مبدأ تفکر خود را درباره‌ی مسیح، عیسای انسان یا عیسای تاریخی قرار می‌دادند، بارت از تاریخ پافراتر گذاشت و به آموزه‌ی تثلیث و به مسیح به مثابه‌ی شخص الهی تثلیث معتقد شد. شاید بتوان گفت که اساس مسیح‌شناسی او آموزه‌ی انتخاب است، یعنی حادثه‌ای که پیش از خلقت جهان روی داد. «پیش از آن که خدا دست به کاری بزند» (۱۶، ص: ۵۰). عیسی مسیح و به همراه او همه‌ی نسل بشر برای شریک خدا شدن انتخاب شدند. به نظر می‌رسد که این آموزه کرامتی را به بشریت می‌بخشد که هیچ نشانی از آن در آثار اولیه بارت (که در آن‌ها همانند کیرگارد معتقد بود که میان خدا و بشر تفاوت کیفی بی‌انتهایی وجود دارد) یافت

نمی‌شود، اما او چهل سال بعد توانست از «بشریت در خدا» سخن به میان آورد و حتی بگوید که «بهتر است الاهیات را خدا - انسان‌شناسی^{۱۲} بنامیم» (۱۸، ص: ۹).

ماندگاری بارت در تاریخ الاهیات مسیحی، مدیون تفسیر او بر همین رساله است (۱۱، ص: ۴۸۰). اگرچه الاهیات بارت در این دوره از حیات الاهیاتی او واکنشی شدید در برابر الاهیات لیبرال بود، در واقع، او به هر الاهیاتی که متأثر از اندیشه‌های بشری بود اعتراض داشت و بر این باور بود که الاهیات‌های بشری تاکنون بشر را از هدف اساسی مسیحیت دور ساخته‌اند، چراکه به گفته‌ی فوئر باخ، این‌گونه الاهیات‌ها در حقیقت، نوعی انسان‌شناسی هستند تا خداشناسی (۸، ص: ۴۲۲) و بارت، به‌رغم اختلاف دیدگاه با فوئر باخ، با این سخن او هم‌دلی داشت و معتقد بود که آموزه‌های مسیحی نه‌تنها نیازی به تأیید معارف بشری ندارند، بلکه معارف بشری باید خود را با آن‌ها وفق دهند (۲، صص: ۲۶۴ - ۲۶۵). چون تنها عیسی مسیح و کتاب مقدس معیار حقیقت هستند (۲۴، ص: ۶۸).

۲. دیدگاه دیالکتیکی

یکی از مسایل مهم در الاهیات بارت استفاده از روش دیالکتیک برای سخن گفتن درباره‌ی خدا، یعنی متعلق ایمان است. او در این خصوص شدیداً تحت تأثیر عقاید فیلسوف معروف قرن نوزدهم کیرکگارد است. کیرکگارد در باب ایمان معتقد بود «دیالکتیک ایمان لطیف‌ترین و برجسته‌ترین نوع دیالکتیک است» (۵، ص: ۹۶).

وی معتقد است بین انسان و خدا تمایز کیفی نامحدودی وجود دارد، این تمایز بین ابدیت و زمان است (۱۴، ص: ۱۱۳) و هیچ‌گاه گذرکردنی نیست و بنابراین انسان نمی‌تواند هیچ‌گاه به صورت مستقیم درباره‌ی خدا سخن بگوید.

همه‌ی مفاهیم انسانی به دلیل محدودیتشان، از بیان مطلبی درباره‌ی خدا عاجز هستند. لذا هرگاه از آن‌ها برای سخن گفتن از خدا استفاده می‌کنیم، باید با اثبات نقیض آن‌ها برای خدا آن را تعدیل کنیم. مهم‌ترین مؤلفه‌های این مکتب تأکید بر تعالی و دیگربودگی خدا، تأکید بر گناه‌کاری انسان و نفی هرگونه تلاش بشری برای دستیابی به ایمان و شناخت است. در واقع، بارت با لازم دانستن این‌همان‌گویی درباره‌ی خداوند، جدایی امر لاهوتی از امر بشری را واجب می‌داند و تعالی و درون‌ماندگاری را منفک از یکدیگر می‌شمارد. مقصود بارت از این که می‌گوید: «خداوند کاملاً جداست»، این است که خدا حقیقتی است که جدا از ما وجود دارد. همچنین او می‌خواست این مقصود را برساند که ما برای شناختن خدا نمی‌توانیم یک انسان کامل را در نظر بگیریم و با اضافه کردن چند

صفت عالی تصور کنیم که خدای واقعی را یافته‌ایم، زیرا خدا کمال تمام صفات نیکوی انسانی نیست (۱۴، ص: ۱۱۲؛ ۱۱، ص: ۴۲۷).

این روش به روش دیالکتیک معروف است. قائلین به این روش معتقدند که حقیقت از ترکیب تز و آنتی‌تز پدید نمی‌آید، چون تقابل حقیقت و ضد آن هرگز برطرف نمی‌شود و بنابراین همواره در هر موقعیت ایجابی باید سلبی متناظر با آن بیاوریم تا مانع محدود کردن واقعیت خداوند شویم. «تکلیف ما این است که «آری» را با «نه» و «نه» را با «آری» تفسیر کنیم و هرگز بیش از لحظه‌ای بر سر یک «آری» ثابت و یا یک «نه» ثابت و نهایی درنگ نکنیم. در مثل از جلال الاهی در خلقت و تکوین موجودات سخن بگوییم، صرفاً برای آن که بلافاصله و فوراً بدین نکته التفات پیدا کنیم که خداوند در خلقت خویش به طور کامل از ما پوشیده و مخفی می‌ماند. از مرگ و خاصیت گذرا و موقت بودن این سپنج‌سرا بگوییم، تنها و تنها به منظور آن که به جلالت و عظمت حیات اخروی تذکری پیدا کنیم» (۲۰، ص: ۹۵).

این نوع دیالکتیک را دیالکتیک سلبی نامیده‌اند، چون رسیدن به یک موضع ثابت معرفتی را در هیچ صورت نمی‌پذیرد. «این دیالکتیک هرگونه درگذشتن از متضادها و متناقض‌ها را در معرفت، نفی نمی‌کند. این معرفت به یمن روش دیالکتیک، متوجه دشواری‌هایی می‌شود که همواره تازه‌اند و عاقبت الامر شهود عرفانی و الهام و ایمان هستند که جانشین درگذشتن و سنتز دیالکتیکی می‌شوند» (۷، ص: ۵۶).

همچنین این دیالکتیک را دیالکتیک مدحی نامیده‌اند، «چون حاوی مدح امر مطلق است که از پیش به عنوان تنها امر اصیل شناخته شده است. با توجه به این که مطلق جز با شهود عرفانی کشف نمی‌شود، در نتیجه این دیالکتیک راه عرفان و شهود را پیش می‌گیرد» (همان، ص: ۵۷).

چون خاستگاه این بحث اعتقاد به دیگربودگی و تعالی مطلق خداوند است، بارت نیز در الاهیات خود، این روش را به کار برده است. این طرز فکر، الاهیات بحران^{۱۳} نیز خوانده شده است، زیرا طبق آن، وقتی خدا با انسان روبه‌رو می‌شود، یک وضع بحرانی به وجود می‌آید. در اصطلاح الاهیات بحران، کلمه‌ی بحران (crisis) از کلمه‌ی یونانی (Krisis) به معنای داوری میان اقوال است و الاهیات بارت نیز اعتقاد به سنجش و داوری هر امری با معیار کلمه‌ی الاهی یعنی عیسی مسیح دارد (۲۱، ص: ۲۷). طبق نظر الاهیات بحران، وقتی خدا با انسان روبه‌رو می‌شود، سرنوشت انسان در آن موقع تعیین می‌گردد. اگر انسان به خدا جواب منفی بدهد، به طرف هلاکت خواهد رفت و اگر جواب مثبت بدهد، انسان جدیدی خواهد شد (۱۴، ص: ۱۰۰). در واقع، الاهیات بحران رسالت و روشی متفاوت از نظام‌های الاهیاتی پروتستانتیسم قرون هجده و نوزده دارد. بارت در تفسیر رساله به رومیان،

دیگربودگی خداوند را تصریح می‌کند. بر خلاف الاهیات لیبرال، خداوند نه جمع ذهنیت و عینیت است و نه نتیجه‌ی تجربه‌ای شخصی در آگاهی یا تاریخ، بلکه «خداوندِ سرور»^{۱۴} و «سراسر دیگربودگی»^{۱۵} است.

اعتقاد به پارادوکس‌ها (تناقض‌نماها) امری ممکن بلکه ضروری است و امروزه در میان الاهیدانان، رواج دارد. به طور مثال، ویلیام اچ آستین در این‌باره می‌گوید: «پارادوکس سلب و ایجاب اهمیت بنیادی در الاهیات دارد و به این اصل که غایت دینی از همه‌ی مفاهیم ما فراتر است، به طوری که هر آنچه اثبات شده است همان نیز باید سلب شود، جنبه‌ی عینی می‌بخشد» (۳، ص: ۱۳۲).

۲.۱. بررسی

تصویر بارت از خدا به‌مثابه‌ی موجودی «کاملاً دیگر» الاهیاتی سلبی از آن ساخته است. بارت با چنین تصویری از خدا بر این عقیده بود که درباره‌ی خدا و آموزه‌های ناظر به او مانند تجسد، تثلیث و... نمی‌توان با بیانی ساده سخن گفت و ناچاریم به شیوه‌ای متناقض‌گونه درباره‌ی آن‌ها سخن بگوییم. همین نکته سبب شده است تا از الاهیات بارت به الاهیات دیالکتیک یا جدلی نام ببرند (۱۱، ص: ۴۷۸). به تصویر شدیداً تعالی‌گرایانه‌ی بارت از خدا انتقاد شده است که چنین تصویری مانع ارتباط شخصی و اصیل میان خدا و انسان می‌گردد (همان، ص: ۵۲۳). این روش منجر به نوعی لادری‌گری به خداوند می‌شود، زیرا در آن، هر امری که برای خداوند اثبات می‌شود باید بلافاصله از آن نفی شود. البته بارت در دوره‌ی پایانی حیات الاهیاتی خود، در یک سخنرانی تحت عنوان «انسانیت خدا» از تغییر و اصلاح در دیدگاه خویش خبر داد و گفت که نگرش او و همکارانش به سبب فشارها و الزام‌های زمانه بیش از حد یک بعدی بوده است و در واقع، در کنار الوهیت خدا، انسانیت او را هم می‌توان مشاهده کرد، همچنان‌که در عیسی مسیح دیده می‌شود (۸، ص: ۴۲۵). می‌توان گفت بارت در الاهیات خود، این نقص را با توسل به الاهیات کلمه برطرف می‌کند. این عنوان در ابتدا اشاره به نوعی بازگشت به کتاب مقدس است. بازگشت به کتاب مقدس اشاره‌ای به اعتقادات اساسی مسیحیت نیز دارد و شاید دلیل نامیدن این الاهیات به راست دینی مسیحی همین باشد. اما بارت آشکارا نشان داد که مرادش از کلام و کلمه‌ی خدا چیز دیگری است. به عقیده‌ی بارت، الاهیات بیش از یک قرن در مسیر نادرستی سیر کرده است. در این مدت، الاهیات کوششی از طرف انسان به سوی خدا بوده است. شلایر ماخر می‌گفت: انسان وقتی به باطن خود بنگرد، خدا را مشاهده می‌کند. ریچل معتقد بود که خدا را باید در تمایلات اخلاقی انسان جست‌وجو کرد. به اعتقاد بارت، تمام راه‌های انسان به سوی خدا به بن‌بست خواهد رسید. بنابراین جهت حرکت الاهیات باید از خدا به

انسان باشد. بر این اساس، بارت اعلام کرد در کتاب مقدس، انسان به دنبال خدا نیست، بلکه خدا در پی انسان است (۱۴، ص: ۱۱۰). به اعتقاد بارت، انسان نمی‌تواند خدا را بشناسد، مگر این‌که خدا خودش را مکشوف سازد. وقتی او خودش را برای انسان مکشوف ساخت، آن‌گاه انسان می‌تواند عقل خویش را به کار اندازد و درباره‌ی او تأمل کند (همان، ص: ۱۱۲). برای شناخت خدا نباید از ایده‌ی انتزاعی خدا شروع کنیم و سپس این ایده را با خدای مسیحیت مرتبط سازیم، بلکه باید از کلمه‌ی مکشوف‌شده‌ی او (عیسی مسیح) آغاز کنیم (۸، ص: ۴۲۳).

۲.۲. دوره‌ی سوم: کارل بارت، الاهی‌دانی راست‌دین (نوارتدوکس)

در واقع، تغییر و اصلاح در دیدگاه بارت درباره‌ی خدا و انسان، او را وارد مرحله‌ی نهایی حیات الاهیاتی‌اش یا همان بارت متأخر ساخت. او در مقدمه‌ی جدیدی بر چاپ مجدد تفسیر رساله به رومیان نوشت:

«هنگامی که به چاپ‌های قبلی این کتاب فکر می‌کنم، به نظر می‌رسد نویسنده‌ی دیگری آن را نگاشته است و می‌خواهد به نیازها و شرایطی پاسخ‌گو باشد که به دوره‌های گذشته تعلق دارد» (۱۱، ص: ۴۸۰). بارت که در دوره‌ی میانی حیات الاهیاتی خود، تحت تأثیر دیدگاه‌های کیرکگارد، به تقابل میان خداوند و انسان اعتقاد داشت و این تقابل را بر اساس مواجهه‌ی وجودی میان خداوند و انسان سرگشته و حیران در بحران ایمان تفسیر می‌کرد، در نگارش دوباره‌ی جلد نخست *اصول عقاید کلیسا* تغییر عقیده داد و با الهام از کتاب مقدس، دیگر نه از تقابل میان خداوند و انسان، بلکه از وحدت میان خداوند و انسان سخن گفت، چراکه بنا بر آموزه‌ی تجسد خداوند در عیسی مسیح، نه‌تنها هیچ تقابلی میان خدا و انسان وجود ندارد، بلکه نوعی یگانگی میان آن‌ها برقرار است. تألیف کتاب *ایمان در طلب فهم* (۱۹۳۱) بارت حاصل توجه به چنین نظری بود. او در این کتاب، که متأثر از مذاکرات آنسلم بود، بدین نتیجه رسید که آموزه‌های مسیحی عقلانیت خاص خود را دارند و باید با معیارهای خودشان فهمیده و سنجیده شوند نه با معیارهایی بیرون از خودشان.

علاوه بر بارت، عده‌ای از علمای الاهیات از لیبرالیسم فراتر رفتند و راست‌دینان جدید یا نوارتدوکسیان نامیده شدند. اگرچه این نام ترکیب چندان جالبی نیست، زیرا «جدید» به معنای تازه و متفاوت است، در حالی که «راست‌دینی» به معنی قدیمی و سنتی است (۱۴، ص: ۱۰۵). علمای این مکتب کوشیدند تا مفاهیم جدیدی برای تعالیم راست‌دینی مسیحی مانند گناه، مکاشفه‌ی الاهی توسط مسیح، نجات به‌وسیله‌ی لطف الاهی و نظایر آن پیدا کنند، ولی باید دانست که این عالمان به طور کامل به سوی راست‌دینی برنگشتند (همان، ص: ۱۰۶). بسیاری از راست‌دینان جدید (نوارتدوکسیان) در ابتدا آزاداندیش (لیبرال) بودند

و این امر در افکار آنان از دو نظر تأثیر داشت: از طرفی بعضی از اعتقادات آزاداندیشی در آنان باقی ماند، از جمله این که مانند آزاداندیشان با بنیادگرایان مخالف بودند و شدیدترین نوع نقادی کتاب مقدس را قبول داشتند و از طرف دیگر، پیروان راست‌دینی جدید (نوارتدوکسی) در مقابل بعضی از عقاید آزاداندیشان (لیبرالیست)، مانند استفاده از عقل یا الاهیات طبیعی، عکس‌العمل نشان دادند. آزاداندیشان (لیبرالیست‌ها)، که پیرو عقل و تجربه بودند، قائل بودند که می‌توان از طریق الاهیات طبیعی^{۱۶} (تلاش انسان برای یافتن خدا) خدا را شناخت، ولی راست‌دینان جدید (نوارتدوکسیان) قائل بودند که فقط از طریق الاهیات وحیانی^{۱۷} می‌توان خدا را شناخت، یعنی از طریقی که خداوند خودش را به طرز مخصوصی انکشاف کرده است (۱۴، صص: ۹۳ - ۹۴).

۳.۲. بررسی

بارت به‌رغم این تغییرات و تعدیل‌ها، همچنان به رئوس دیدگاه‌های خویش وفادار باقی ماند و لذا بسیاری از انتقادات همچنان بر دیدگاه‌های او وارد است که به مهم‌ترین آن‌ها اشاره می‌کنیم:

برخلاف الاهیات لیبرال، در الاهیات بارت، عقل نقش چندانی ندارد و باید در برابر انکشاف خداوند بر انسان در عیسی مسیح کاملاً منفعل و تسلیم باشد، وگرنه متهم به گناه، غرور و خودخواهی می‌گردد. در این مدعا، که اساس نوارتدوکسی تنها مکاشفه‌ی الاهی است، نوعی دور باطل وجود دارد، زیرا با چیز دیگری جز روی آوردن به همان مکاشفه نمی‌توان آن را سنجید. به عبارت دیگر، هیچ مرجع بیرونی شناخته‌شده‌ای وجود ندارد که به واسطه‌ی آن، صدق مدعیات نوارتدوکسی را بتوان سنجید (۹، ج: ۱، ص: ۲۱۴). به این سخن بارت انتقاد شده است که چرا نباید درباره‌ی ارزش و اعتبار انکشاف خداوند در عیسی مسیح و تسلیم آدمی در برابر آن داوری کرد. اتفاقاً سنگ بنای یک الاهیات از همین جا ریخته می‌شود. ما جز عقل خویش چه روشی برای تعیین صحت و درستی حقیقت انکشاف الاهی داریم (۱۱، ص: ۴۹۹).

بی‌تردید نمی‌توان از حجیت و اعتبار کلیسا یا کتاب مقدس برای وثاقت انکشاف الاهی مدد گرفت، چراکه در این صورت، پرسش جدیدی رخ می‌نماید که اعتبار آن‌ها از کجاست؟ یکی دیگر از دیدگاه‌های اساسی بارت انکار هرگونه معرفت عقلی از خداوند یا معرفت ادیان دیگر از اوست. این دیدگاه نیز به چالش کشیده شده است، که نمی‌توان معرفت‌های عقلی از خداوند را صرفاً افکار و اندیشه‌هایی شرک‌آمیز خواند، همان‌طور که نمی‌توان شناخت ادیان دیگر از خداوند را انکار کرد، چراکه به هیچ‌وجه این سخن پذیرفتنی نیست که فیلسوفان یا الاهی‌دانان و عارفان در ادیان دیگر هیچ شناختی از خداوند نداشته باشند و

تنها خداوند خویش را در مسیحیت آشکار ساخته باشد (۱۱، ص: ۵۰۲). به عبارت دیگر، نوارتدوکسی هیچ پاسخ مناسبی به دل‌بستگان سایر ادیان ندارد، زیرا معتقد است که ادیان دیگر تحریفات و انحرافات از حقیقت هستند و باید کنار گذاشته شوند، در حالی که سایر روی‌کردهای الاهیاتی وجود چنین ادیانی را توجیه کرده است و آنان را در ارتباط با ایمان مسیحی قرار می‌دهند (۹، ج: ۱، ص: ۲۱۴). در نتیجه می‌توان گفت انحصارگرایی افراطی بارت ثمره‌ی نوع‌دینی او به مسیحیت، به خصوص جایگاه منحصر به فرد عیسی مسیح است؛ نگاهی که باب هر نوع واقع‌بینی را می‌بندد و زمینه‌ای مناسب را برای تعصبات شدید دینی فراهم می‌کند. مفاهیم کلیدی دیگری نیز در الاهیات بارت وجود دارد که به اختصار آن‌ها را بیان می‌کنیم.

۳. رابطه‌ی عقل و دین^{۱۸} از دیدگاه بارت

نوارتدوکسیان در قرن بیستم، از سویی بر مرکزیت مسیح و تقدم وحی تأکید داشتند و از سوی دیگر، در صدد پذیرش کامل نتایج پژوهش‌های نوین بر کتب مقدس و نتایج علوم جدید برآمدند. راه‌حلی که این‌ها برای موارد تعارض ارائه می‌دهند جدایی کامل حوزه‌ی علم از دین است.

از نظر بارت، نه تنها هرگونه تلاش بشری برای دست‌یابی به ایمان حقیقی راه به جایی نمی‌برد، بلکه تلاش‌های او مانع رسیدن به بحران ایمان می‌شود. این امر ناشی از تباین و تمایز مطلق عقل و ایمان است (۱۴، ص: ۱۱۲). به نظر بارت، علوم طبیعی کاملاً از اعتقادات دینی متمایزند و نمی‌توانند با آن‌ها تعارض داشته باشند یا آن‌ها را تأیید کنند، چراکه هر یک از علم و دین در سطوح متمایز و بر اساس پیش‌فرض‌های متفاوتی عمل می‌کنند. از نظر او، به دلیل تمایز کیفی و ماهوی میان دنیای انسان و دنیای ملکوت، محدوده‌ی عقل و ایمان کاملاً مجزاست.

تباین در این‌جا در موضوع آن‌ها نهفته است، زیرا موضوع ایمان خداوند متعال است، که عقل انسان به دلیل محدودیت‌هایی که دارد، هرگز نمی‌تواند آن را مورد کنکاش خود قرار دهد. روش‌ها نیز متفاوت‌اند، زیرا عقل با روش‌های خود، یعنی روش قیاسی و استقراء، به تحقیق و تفحص در جهان طبیعت می‌پردازد، اما این روش‌ها در قلمرو موضوع ایمان، یعنی خداوند و ملکوت، استفاده‌کردنی نیست، زیرا تنها روش شناخت خدا انکشاف و تجلی الاهی است.

حال که عقل و ایمان هم در موضوع و هم در روش با هم تباین دارند و هیچ فصل مشترکی میان آن‌ها باقی نمی‌ماند، در نتیجه هیچ تعارضی میان عقل و ایمان نیست، چون

کاملاً با هم مغایرند و هر کدام در حیطه‌ی خود دارای سندیت و مرجعیت هستند (۱۴، ص: ۱۱۳).

۳.۱. بررسی

اگرچه یکی از دست‌آوردهای الاهیات بارت جدا ساختن حوزه‌ی دین از معارف و علوم بشری است، به گونه‌ای که او هیچ‌گاه خویش را درگیر پاسخ‌گویی به اعتراضات تاریخی، فلسفی و علمی به کتاب مقدس و آموزه‌های مسیحی نمی‌ساخت، بسیاری به همین نکته ایراد گرفته‌اند که بی‌توجهی به تاریخ و بریدن از فرهنگ و معارف بشری پذیرفته نیست. در حقیقت، چنین نگرشی بیش از آن که پاسخی مبنایی به اشکالات و اعتراضات به کتاب مقدس و آموزه‌های مسیحی به حساب آید، نادیده گرفتن آن و نوعی پاک‌کردن صورت مسئله است (۲، ص: ۲۶۱). امروزه بیش از گذشته از یک الاهی‌دان انتظار می‌رود که به سیل عظیمی از پرسش‌ها مانند نقدهای تاریخی بر کتاب مقدس، تعارض علوم و معارف بشری با آموزه‌های مسیحی و... پاسخی درخور بدهد. با قدسی ساختن مسیحیت و در نتیجه، جدا ساختن آن از تعامل با معارف بشری نمی‌توان از پاسخ به این پرسش‌ها طفره رفت. چنین نگاهی با توصیه‌ی بارت به شاگردان خویش نیز در تناقض است. توصیه‌ی او به شاگردانش این بود که باید در یک دست کتاب مقدس و در دست دیگر روزنامه داشته باشند تا بتوانند پاسخ‌گوی نیاز زمان خویش باشند (۱۴، ص: ۱۱۰). اتفاقاً همین نکته باعث تحول در دیدگاه الاهیاتی بارت و مخالفت شدید وی با الاهیات لیبرال شد. او بدین نتیجه رسیده بود که دیدگاه‌های الاهی‌دانان لیبرال تناسبی با خواسته‌های روزگار خویش ندارد و باید چاره‌ای اندیشید. ولی دیدگاه‌های الاهیاتی او نیز با پرسش‌های زمان خویش درگیر نبود و به نوعی به عجز از پاسخ‌گویی متهم شده بود.

۴. کتاب مقدس از دیدگاه بارت

در عصری که الاهی‌دانان لیبرال نقادی کتاب مقدس را وجهه‌ی همت خود قرار داده بودند و بیم آن می‌رفت که این نقادی‌ها متوجه اصل ایمان مسیحی شود، بارت نقادی کتاب مقدس را نادیده گرفت و برای این که آن را از معرض نقادی‌ها برهاند، اعلام کرد که کتاب مقدس به تنهایی محتوای قطعی وحی الاهی نیست، بلکه ثبت وقایع وحیانی از رهگذر انسان‌هایی است که معصوم و خطاناپذیر نیستند. لذا کتاب مقدس هم یک سند انسانی شبیه هر متن دیگر است.

بارت بیان می‌کند که آنچه ما از کتاب مقدس انتظار داریم دریافت موهبت ایمان از طریق شنیدن کلام خداست. آگاهی‌ای که انسان از کتاب مقدس به دست می‌آورد آگاهی

بی‌واسطه درباره‌ی خداوند است که نقطه‌ی شروع آن تجلی خدا در کتاب مقدس است. یعنی کتاب مقدس زمانی کلام خداست که خدا خود را در آن متجلی کند. یعنی هنگامی که خدا بر آن می‌شود تا توسط آن سخن بگوید، تا از این رهگذر کتاب مقدس به کلام خدا تبدیل شود (۸، ص: ۴۲۰).

انسان مؤمن گاهی در هنگام مطالعه‌ی کتاب مقدس، به وضعیتی برمی‌خورد که در آنجا با خداوند مواجه می‌شود و این مواجهه با خدا و انکشاف او، همان بُعد وحیانی بودن کتاب مقدس است. این مطلب فقط از طریق موهبت ایمان رخ می‌دهد، زیرا از طریق معجزه‌ی ایمان است که انسان می‌تواند وحی الاهی را در کتاب مقدس دریابد و با او مواجهه‌ی شخصی داشته باشد. «بنابراین کتاب مقدس بدین معنا کلام خداست که به ثبت مکاشفات گذشته و وعده‌ی مکاشفه‌ی آینده گواهی می‌دهد. کلام کتاب مقدس و کلام عیسی، در موقعی که در جهان بود، نشانه‌هایی از کلام خداست. انسان ممکن است کتاب مقدس را بخواند بدون این که کلام خدا را بشنود، ولی کلام خدا توسط این نشانه‌ها به ما می‌رسد. گاهی که قسمتی از کتاب مقدس را می‌خوانیم، ممکن است ناگهان زنده شود و در موقعیتی دیگر با ما سخن گوید» (۱۴، ص: ۱۱۱).

از نظر بارت، کلام مکتوب کتاب مقدس و کلام اعلام‌شده، به خودی خود، مکاشفه نیستند، بلکه کلمات انسانیِ خطاپذیری هستند که به مکاشفه‌ی خدا اشاره دارند. این دو نوع کلام به منزله‌ی کلام انسانی محدود و ضعیف هستند، اما هنگامی که خدا تصمیم می‌گیرد تا توسط آن‌ها سخن بگوید، به کلام خدا تبدیل می‌شوند (۸، ص: ۴۲۰).

۱.۴ بررسی

بارت به‌رغم این که کل کتاب مقدس را دارای اعتباری الاهی می‌داند، به نویسندگان کتاب مقدس هم اشتباهاتی نسبت می‌داد. کالین براون بر این باور است که نظرات بارت درباره‌ی کتاب مقدس با هم ناسازگارند و او عملاً این ناسازگاری را نادیده گرفته است (۲، ص: ۲۶۱). شاید بتوان از تفسیر بارت از کلام خداوند برای رفع این ناسازگاری مدد گرفت، چراکه بارت کتاب مقدس را، به معنای واقعی کلمه، کلام خدا نمی‌دانست و تنها آن را شاهده‌ی بر اصل واقعه‌ی انکشاف خداوند بر انسان می‌شمرد که نویسندگان کتاب مقدس آن را روایت کرده‌اند. روایتی که وجود برخی اشتباهات در آن، خدشه‌ای به شهادت آن نمی‌رساند و لذا برخوردار از حجیتی الاهی است. با این همه، نمی‌توان این واقعیت را نادیده گرفت که چنین نگاهی به کتاب مقدس هم با نگاه راست‌دینی مسیحی ناسازگار است و هم با دیدگاه‌های دیگر بارت، که سمت و سوی راست‌دینی دارد، هم‌خوانی ندارد.

۵. ایمان از دیدگاه بارت

مسأله‌ی ایمان در الاهیات بارت، جایگاه خاصی دارد. اصولاً یکی از مؤلفه‌های اصلی مکتب بارت، که در زمان خود، انقلابی در الاهیات به وجود آورد، تعریف جدیدی است که او از ایمان ارائه کرده است. اولین اصل او در تعریف ایمان، تعالی و دیگربودگی خداوند با انسان است. از نظر او، مفاهیم بشری چه برگرفته شده از عقل باشند یا تجربه و یا وجدان اخلاقی، به دلیل محدودیتی که دارند، نمی‌توانند صفات الهی را بیان کنند، زیرا خداوند حقیقتی کاملاً جداست که نمی‌توان آن را با معیارهای بشری شناخت.

از نظر بارت، تمایز میان ملکوت و انسان تمایزی تمام عیار است و هیچ نقطه‌ی مشترکی میان آن‌ها وجود ندارد. تمایز در این‌جا، تمایز کمی نیست که بتوان صفات برتر را درباره‌ی خدا به کار برد، بلکه تمایز کیفی است که از محدوده‌ی شناخت بشری فراتر است (۱۴، ص: ۱۱۲).

پس تأکید بر دیگربودگی خدا و فاصله‌ی میان خدا و انسان مفهومی کلیدی است که در الاهیات بارت تأکید شده است و نشان می‌دهد که بارت هرگونه الاهیات طبیعی را که متکی بر استدلال‌ات عقلی بشر است و همچنین انواع تصوف را که مبتنی بر تجربیات بشری است رد می‌کند.

دلیل تأکید بر ناتوانی انسان در شناخت خدا و دیگربودگی او، اهمیت مواجهه‌ی مستقیم انسان با خداوند در الاهیات بارت است. لذا پذیرش ناتوانی انسان در شناخت خداوند، قدم اول دستیابی به ایمان است که بارت از آن به نام بحران یاد کرده است. این‌جاست که نسبت همه‌ی تعالیم و تجربیات بشر روشن می‌شود و در سایه‌ی چنین بحرانی، انسان آماده‌ی دریافت کلام خدا می‌شود. «تصدیق خدا، انسان و مضمونی که در این شهادت جدید وجود دارد، دقیقاً بر این مکان استوار است که مطلقاً فراتر از تعالیم بشری است و بنابراین لازمه‌ی این دستور رسیدن به یک بحران است که همه‌ی تعالیم بشری را انکار می‌کند» (۲۳، ص: ۲۷). این بحران ناامیدکننده به نظر می‌رسد، اما در این‌جا، بارت تأکید می‌کند که هرچند انسان نمی‌تواند به خدا برسد و برای شناخت خدا از انسان به سوی خدا راهی نیست، خداوند با وجود ناتوانی بشر، باز هم خود را بر آن‌ها متجلی می‌سازد. پس اثبات فاصله‌ی نامحدود میان انسان و خدا، ما را دچار بحران می‌کند، یعنی ما وقتی به نداشتن توانایی برای شناخت خداوند پی می‌بریم، در آن‌جاست که آماده‌ی دریافت موهبت الهی ایمان و انکشاف خداوند می‌شویم و این همان تسلیم و خشوع قلبی انسان در برابر خداست.

۵.۱. بررسی

به نگاه تحقیرآمیز بارت به انسان و سرشت گناه‌آلوده‌ی او در زمان حیاتش انتقاداتی وارد شد. چنین منزلتی برای انسان با آموزه‌ی گناه نخستین هم‌خوانی داشت: انسان هیبوط‌یافته و گناه‌کاری که هیچ‌گاه به دست خویش نمی‌تواند از این گناه رهایی یابد. از این رو، بارت به انسان به دیده‌ی تحقیر می‌نگرد. از وجود گناه‌آلوده انسان، هیچ راهی به شناخت خدا وجود ندارد و اگر راهی هم وجود می‌داشت، حتماً از سوی خدا به انسان بود (۲۴، ص: ۷۰). امیل برونر^{۱۹} (۱۸۸۹ - ۱۹۶۶)، یکی از همکاران نزدیک بارت، در نوشته‌ای تحت عنوان «طبیعت و فیض»، از نگاه افراطی بارت انتقاد کرد و بر این نکته پای فشرد که از این سوی عالم نیز راهی به شناخت خدا وجود دارد. او بر این باور بود که در درون همه‌ی انسان‌ها، حتی انسان‌های بی‌دین، نشانه‌هایی از وجود خدا را می‌توان یافت که کتاب مقدس بدان فرامی‌خواند. علی‌رغم این که سخن برونر به دیدگاه رهبران نهضت اصلاح دینی نزدیک‌تر بود، بارت در پاسخ تندی، سخن وی را نپذیرفت، لکن بعدها نگاه بدبینانه‌ی خود به انسان را هم تعدیل کرد و علت مخالفت شدیدش با برونر را ترس از نفوذ دوباره‌ی الاهیات لیبرال بر کلیسا عنوان کرد (۸، صص: ۴۲۲ - ۴۲۳).

۶. وحی از دیدگاه بارت

وحی در الاهیات بارت جایگاه خاصی دارد. از نظر او، وحی نه القای گزاره‌های خاص از طرف خدا، بلکه انکشاف خداوند در مسیح است. وی پس از نفی توانایی‌های بشر برای شناخت خدا، تأکید می‌کند که تنها منبع شناخت خدا وحی الاهی است، زیرا بر این عقیده است که کلام خدا زنده و پویاست و نباید آن را در جملات و گزاره‌های انسانی و خطاپذیری یافت که تنها موضوع شناخت آدمی قرار می‌گیرند و در واقع، هیچ تأثیری بر وجود آدمی ندارند. از این رو، بارت کلام خدا را سخن گفتن خدا با انسان از طریق عیسی مسیح یا همان انکشاف خدا بر انسان می‌داند و بر این باور است که سخن گفتن خدا با انسان واقعه‌ای است که همچنان رخ می‌دهد و ما را تحت تأثیر خویش قرار می‌دهد و آدمی را به واکنش و می‌دارد (همان، ص: ۴۱۹). به نظر او، آنچه مهم است موقعیتی است که یک مسیحی در آن قرار می‌گیرد، تا خداوند با او سخن بگوید، موقعیتی که با ایمان به مسیح و پیام رهایی‌بخش او به دست می‌آید.

بر این اساس، می‌توان گفت از دیدگاه بارت، به معنای واقعی کلمه، عیسی مسیح کلام خداست (۲، ص: ۲۵۹)، زیرا خداوند با فرستادن فرزند خویش، عیسی مسیح، با ما سخن گفته است و خویش را آشکار ساخته است. البته بارت کتاب مقدس و مواظ و آیین‌های

کلیسایی را نیز کلام خدا می‌داند، ولی تنها بدین معنا که کتاب مقدس بر آن واقعه (انکشاف) در گذشته شهادت می‌دهد و به انکشاف خداوند در آینده وعده می‌دهد، همان‌طور که کلیسا بر اساس کتاب مقدس، انکشاف خدا بر انسان را در قالب موعظه، آیین‌های کلیسایی و الاهیات تبلیغ و اعلان می‌کند (۸، ص: ۴۲۰). در واقع، بارت بر این عقیده است که کلام خدا یکی است، ولی مانند آموزه‌ی تثلیث باید در سه سطح بدان نگریست:

- الف) واقعه‌ی تکلم خدا با انسان از طریق عیسی مسیح یا همان انکشاف خدا بر انسان؛
- ب) کلام مکتوب (کتاب مقدس)؛
- ج) کلام اعلان‌شده توسط کلیسا.

اهمیت کلام خدا در الاهیات بارت تا بدان پایه است که امروزه جریان الاهیاتی بارت و هم‌فکران او، مانند برونر، کولمان و...، به الاهیات کلمه شهرت دارد (۱۱، ص: ۴۷۵).

۱.۶. بررسی

نظریه‌پردازان نوارتدوکس و الاهیات لیبرال کتاب مقدس را وحی مستقیم الاهی نمی‌شمارند، بلکه آن را یک مکتوب خطاپذیر انسانی می‌دانند و لزومی به جدی گرفتن معانی حقیقی عبارات آن نمی‌بینند. نوارتدکس انجیل را وحی الاهی نمی‌شمارد، بلکه آن را تفاسیر مختلفی از حوادث و حیاتی تلقی می‌کند که در زندگی قوم اسرائیل، شخص مسیح و آن کسانی که در کلیسای اولیه پاسخ مسیح را دادند اتفاق افتاده است. نوشته‌های کتاب مقدس نیز منعکس‌کننده‌ی تفاسیر مختلفی از این حوادث است. در واقع، ارائه‌ی تفسیر جدیدی از وحی است که زمینه را برای پیشنهاد روش‌های مزبور برای رفع تعارض آماده می‌سازد. در نتیجه، هنگامی که وحی مکتوب خطاپذیر انسانی تلقی شود، لزومی بر جدی گرفتن معانی حقیقی جملات آن نخواهد بود.

یادداشت‌ها

1. Karl Barth
2. Fritz Barth
3. Safenwil
4. Adolf Harnack
5. William Hermann
6. Martin Rade
7. Scheiermacher.
8. Albecht Ritschl
9. Neo orthodoxy
10. Albert Schuueitzer
11. Kierkegard

12. Theanthropology
13. Church Dogmatics.
14. Gott der Herr
15. Totaliter aliter
16. Natural Theology
17. Revealed Theology

۱۸. از جمله موضوعات اساسی در بحث از رابطه‌ی علم و دین، بیان نحوه‌ی حل تعارض در مواقعی است که تعالیم دینی با داده‌های علوم اصطکاک پیدا می‌کند. مکاتب مختلف غربی در حل تعارض علم و دین به شیوه‌هایی هم‌چون حاکمیت مطلق دین بر علم، بی‌معنا تلقی نمودن قضایای دینی، تابعیت دین از علم، جدایی کامل حوزه‌ی علم از دین پرداخته‌اند، که البته هر کدام دارای ایراداتی می‌باشند (۱، ص: ۱۳۰ و ۱۵، ص: ۱۰۲).

19. Emil Broner

منابع

۱. باربور، ایان، (۱۳۶۲)، علم و دین، ترجمه‌ی بهاء‌الدین خرمشاهی، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
۲. براون، کالین، (۱۳۸۴)، فلسفه و ایمان مسیحی، ترجمه‌ی طاطه‌ووس میکائیلیان، تهران: انتشارات علمی فرهنگی.
۳. برومر، ونسان، (پاییز ۱۳۷۹)، «آیا می‌توانیم درباره خدا سخن بگوییم؟»، ترجمه‌ی امیر عباس علیزمانی، مجله پژوهش‌های فلسفی کلامی، شماره ۵.
۴. دورانت، ویلیام جیمز، (۱۳۳۷)، تاریخ تمدن، ترجمه‌ی احمد آرام، تهران: انتشارات اقبال.
۵. کگور، کی‌یر، (۱۳۷۴)، ترس و لرز، ترجمه‌ی سید محسن فاطمی، بی‌جا: حوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی.
۶. کونگ، هانس، (۱۳۸۷)، ساحت‌های معنوی ادیان جهان، ترجمه‌ی حسن قنبری، قم: دانشگاه ادیان و مذاهب.
۷. گوروچ، ژرژ، (۱۳۵۱)، دیالکتیک یا سیر جدالی و جامعه‌شناسی، ترجمه‌ی حسن حبیبی، تهران: انتشارات انتشار.
۸. لین، تونی، (۱۳۸۰)، تاریخ تفکر مسیحی، ترجمه‌ی روبرت آسوریان، تهران: انتشارات نشر و پژوهش فرزانه‌روز.
۹. مک‌گراث، آلیستر، (۱۳۸۴)، درسنامه الاهیات مسیحی، ترجمه‌ی بهروز حدادی، قم: مرکز مطالعات و تحقیق ادیان و مذاهب.

۱۰. _____، (۱۳۸۲)، *مقدمه‌ای بر نهضت اصلاح دینی*، ترجمه‌ی بهروز حدادی، قم: مرکز مطالعات و تحقیق ادیان و مذاهب.

۱۱. مک کواری، جان، (۱۳۷۸)، *تفکر دینی در قرن بیستم*، ترجمه‌ی بهزاد سالکی، تهران: بی‌نا.

۱۲. میشل، توماس، (۱۳۷۷)، *کلام مسیحی*، ترجمه‌ی حسین توفیقی، قم: مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب.

۱۳. وان وورست، رابرت‌ای، (۱۳۸۴)، *مسیحیت از لابلای متون*، ترجمه‌ی جواد باغبانی و عباس رسول زاده، قم: مؤسسه امام خمینی(ره).

۱۴. هوردن، ویلیام، (۱۳۶۸)، *راهنمای الاهیات پروتستان*، ترجمه‌ی طاهره‌ووس میکائیلیان، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.

۱۵. هیک، جان، (۱۳۷۲)، *فلسفه دین*، ترجمه‌ی بهرام راد، تهران: انتشارات بین‌المللی الهدی.

16. Barth, Karl, (1956), *Church Dogmatics 2/2*, Edinburgh: T. & T. Clark.

17. -----, (1957), *Church Dogmatics 4/1*, Edinburgh: T. & T. Clark.

18. -----, (1967), *The Humanity of God*, London: Collins.

19. -----, (1933), *Romans*, Oxford: Oxford University Press.

20. -----, (1928), *The Word of God and the Word of Man*, Trans. Douglas Horton.

21. Casalis, Georges, (1964), *Portrait of Karl Bart*, Introduced and Translated by Robert McAfee Brown, Doubleday Anchor Book.

22. Kung, Hans, (1994), *In Great Christian Thinkers*, New York.

23. Ston, Irving, (1971), *The Passions of the Mind*, New American Library.

24. Torr, Jamas, B., (1987), *Karl Barth in The Encyclopedia of Religion*, New York.